

مقایسه نظام کاست در جنوب شرقی ایران (شهرستان دلگان) و هند

دکتر محمدمهدی توسلی*

حمزه بامری*

چکیده

کاست، نوعی نظام طبقاتی است که در آن گروه‌بندی‌های قومی درجه‌بندی شده‌ای وجود دارد که هریک از آن گروه‌ها به گروه‌های دیگر راه ندارد و با جایگاه نسبی خود در جامعه مشخص می‌شود. بنظر می‌رسد این سیستم اجتماعی از طریق مهاجرت اقوام آریایی به ایران و هند در هزاره‌های اول و دوم پ.م. در این دو سرزمین رواج یافته و تا امروز دوام آورده است. منابع کهن هندی و ایرانی این پدیده را تایید کرده‌اند.

از سوی دیگر، بررسی در جوامع جنوب شرقی ایران، نشانه‌های نوعی نظام شبه کاستی را در جامعه امروزی بلوچستان، بخصوص در ناحیه دلگان و استمرار بخشی از نشانه‌ها، آداب و رسوم، الگوها و رفتارهای فرهنگی باستان در میان مردم این ناحیه را، مشخص می‌کند؛ از این رو، این پرسش مطرح می‌شود که چه ارتباطی میان فرهنگ و قشربندی اجتماعی مردم دلگان با اعتقادات و نظام طبقاتی کاست در هند وجود دارد. این مقاله تلاش می‌کند تا از طریق واکاوی منابع مکتوب و تحلیل علمی آن‌ها به این پرسش پاسخ دهد و دلیل مداومت این سیستم اجتماعی هند را در دلگان روشن کند. روش تحقیق در این پژوهش به صورت مطالعه تطبیقی، میدانی و کتابخانه‌ای بوده است.

کلید واژه‌ها: انسان شناسی تطبیقی، نظام اجتماعی کاست، هند، ایران، دلگان.

*Email: tavasoli.mm@lu.ac.ir

** Email: hamze1267@gmail.com

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

کارشناس ارشد باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱۴

۱. مقدمه

نظام کاست، نوعی سیستم طبقاتی است که در آن گروه‌بندی‌های قومی درجه‌بندی شده‌ای وجود دارد که هریک از آن گروه‌ها به گروه‌های دیگر راه ندارد و با جایگاه نسبی خود در جامعه مشخص می‌شود (بیټس و پلاگ، ۱۳۷۵: ۵۶۸). عضویت در یک کاست، از بدو تولد ثابت و تغییر ناپذیر است، از این رو، در چنین جامعه‌ای هر فرد فقط می‌تواند در درون کاست خود ازدواج کند و فرزندان او نیز برای همیشه اعضای کاست پدری خواهند بود.

از هند عموماً به نام کشوری یاد می‌کنند که این نظام اجتماعی در آن کاملاً جا افتاده است. در عین حال، بررسی‌های اخیر (سعیدی مدنی، ۱۳۸۹: ۶۴) نشان داده که نوعی خاص از این نظام در ایران باستان و دوران تاریخی وجود داشته و در منابع کهن ایرانی و هندی مانند اوستا و ریگ ودا در این خصوص اشاراتی شده است (همان‌جا). همچنین نتیجه مطالعات میدانی اخیر نگارندگان در سرزمین بلوچستان عموماً و در ناحیه دلگان خصوصاً از نوعی نظام اجتماعی کاست در جنوب شرقی ایران حکایت دارد.

۱-۱- روش تحقیق

از آنجا که ریشه‌یابی این نوع نظام اجتماعی به مطالعه تطبیقی بین دو جامعه ایران و هند نیاز دارد؛ این پژوهش به صورت مطالعه تطبیقی و میدانی در ناحیه بلوچستان (جنوب شرق ایران، شهرستان دلگان) و واکاوی منابع مکتوب (کتابخانه‌ای) در نظر گرفته شده است. خصوصاً که در پنج سال گذشته مقالات جدیدی در باره کاست در مجلات علمی و پژوهشی به رشته تحریر در آمده است، مانند «بررسی ریشه‌های نظام کاست در هند» (معینی فر، ۱۳۹۱: ۹۱-۱۰۸).

۱-۲- سوالات تحقیق

تحقیق حاضر با هدف پاسخگویی به این سئوالات انجام شده است:

- ۱- شکل‌گیری نظام طبقاتی در هند چگونه بوده است؟
- ۲- آیا نظام طبقاتی اجتماعی کاست در بلوچستان، شهرستان دلگان، وجود داشته است و هنوز تداوم دارد؟

۳- آیا نظام طبقات اجتماعی در شهرستان دلگان و نظام طبقاتی هند به یک صورت است؟

این مقاله تلاش کرده است سئوالات مذکور را با طرح مسائل خود همراه با اهدافی که در پایان به آن خواهد رسید، پاسخ گوید.

۲. اقوام آریایی و ریشه های کاست در هند

در منابع معتبر تاریخ هند، آغاز و انجام دوره آریایی به درستی دانسته نیست، هر چند بعضی این دوره را بین ۶۰۰ ق.م. تا ۳۰۰ ب.م. و برخی از ۳۰۰ ق.م. تا ۳۰۰ ب.م.، که دوره حماسی نامیده می شود، دانسته اند (جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۶۱۱).

در این دوره واژه آریایی بر سر زبانها افتاد. این واژه در سنسکریت به معنی "حر، شخص آزاد، شریف، یا عضوی از سه کاست بالای جامعه" آمده است و به قبیله یا قبایلی نسبت داده می شود که به شکل گروهی نژادی در نخستین مرحله به هند وارد شدند (Kosambi, 1970:72).

بیشتر تاریخنگاری هندی با ورود آریایی های کهن آغاز می شود. حتی بعضی معتقدند که مردم سند از همین آریایی ها بوده اند، زیرا فرهنگ هندی کاملاً آریایی است. دلیل دیگر اینست که در خصوص ساختار جامعه نخستین آریایی ها اطلاعاتی در دست نیست. در حقیقت با عنایت به منابع سنسکریت و آثار ودایی می توان گفت که ساختار اجتماعی نخستین آریایی ها در هنگام ورود به هند با ساختار اجتماعی هندیان عصر ودایی کاملاً یکسان است (Thapar, 1966: 28-29).

فرهنگ آریایی های نخستین در مقایسه با بومیان دره سند کاملاً روشن است. آریایی ها متعلق به جوامع غیر شهری بودند و از نظر داده های باستان شناختی مدارکی به منزله فرهنگ آریایی متعلق به آن دوره در دست نیست. هنوز نمی توان سفال دوره آریایی یا ابزار مخصوص آن دوره را مشخص کرد. آن چه می توان در خصوص فرهنگ آن ها گفت این است که آن جماعت خوراک رمه هایشان را تولید می کردند، آنان سازندگان ارابه های جنگی بودند که با اسب کشیده می شد و گاری هایی می ساختند که با گاو کشیده می شد و از آن ها برای حمل اشیای سنگین استفاده می کردند (Kosambi, 1970:82).

آریایی ها در هزاره دوم ق.م. در دو مرحله شروع به مهاجرت از دامنه های سرد آسیای میانه به سرزمین های جنوبی کردند. در هر دو مرحله بخشی از آن ها وارد هند شدند. وداها موثق ترین منبع برای این دوره هستند. وداها اشاره به ورود آریایی ها به هند و استقرار در سرزمین های غربی دارد. همچنین اشاره به مهاجرت آریایی ها به سمت شرق (اطراف رودخانه راوی) برای یافتن سرزمین های سرسبز تر و پر آب تر می کند (Basu, 1953:1-2).

در خلال دوره ای که ریگ ودا شکل نهایی بخود می گرفت، مردم عصر ودایی در استقرارگاه های گذرگاهها در نواحی کوهستانی شمال غربی گسترش می یافتند و آرام آرام به سوی بخش غربی اطراف دو آب یعنی گنگ و جمنا کشیده می شدند. از رود جمنا (یامونا) دوبار در بخش های

نخستین ریگ ودا نام برده شده در حالی که در همان متن از رود گنگ تنها یک بار ذکری به میان آمده است (Kramrisch, 1959:113-120).

زندگی یکجانشینی باعث پیداشدن لایه‌های مختلف اجتماعی در میان مردم قبیله یا روستا شد. حتی در زمان‌های اولیه عصر ودایی (حدود ۲۰۰۰ تا ۵۰۰ پ.م.) اندیشه جدایی بین مردم عادی قبیله (ویش) و جنگجویان (شتریا=کشاتریا) وجود داشت. در متون ودایی نخستین، از برهمنان به نام قشر مشخص اجتماعی روحانیون یاد شده است. زمانی هم که اقوام هندو آریایی در سرزمین‌های جدیدتر استقرار یافتند، با مردم بومی که برای آن‌ها به منزله رعیت یا کارگر کار می‌کردند، نزدیک‌تر شدند. همین نزدیکی باعث بوجود آمدن اختلاف رنگ (وارنا) بین آن‌ها شد. تازه واردین سفید پوست بودند و مردم بومی تیره رنگ. از این رو برای مشخص کردن این دو گروه، رنگ عامل ممیزه شد و بزودی معنای "کاست" بخود گرفت. یک سرود کهن ریگ ودا شامل نخستین سند در این رابطه است: "زمانی که خدایان برای پروشا تشریفات مذهبی را فراهم کردند، بهار را به نام «نفت»، پاییز را به نام «هدیه مقدس» و تابستان را به نام «جنگل» به او هدیه کردند. زمانی که پروشا را تقسیم کردند، براستی از او چند تکیه ساختند؟ دهان او را چه نامیدند؟ بازوها، ران‌ها و پاهایش را چه نامیدند؟ برهمنان از دهان او آفریده شدند و از بازوان او، جنگجویان (کشاتریاها=چهتری یا شتریه) و از ران‌های او خدمتکاران (ویشیاها) و از پاهای او شودراها ساخته شدند" (Kulke and Rothermund, 1998:39).

لازم به ذکر است که این سیستم با ورود آریایی‌ها به هند پدید آمد. عقیده هندوان درباره تشکیل جامعه ناشی از همان عقیده ارتقا و پیشرفت اخلاقی است. قانونگذاران پیشین هند به هنگام تشکیل جامعه آریایی خود، کمال معنوی را در قبال جمعیت و قدرت و ثروت ملاک ارزش واقعی قرار دادند. آنان معتقد بودند که جمعیت و ثروت و قدرت باید تابع دانش و اخلاق باشد و جامعه-ای را که پای بند به اصل اخلاقی یعنی وارنا- دارمه (رنگ و فضیلت) باشد مترقی می‌دانستند. در دوره باستان که آریایی‌ها وارد هند شدند و در شبه جزیره استقرار یافتند، چون سفید پوست بودند، خود را جدای از بومیان سیاه چرده قرار دادند و این اختلاف رنگ و اندیشه موجب شد تا کم‌کم مفهوم لایه اجتماعی کاست در جامعه رونق گرفت. بخاطر مسلط شدن آریایی‌ها در هند، چند طبقه پیدا شد: برهمنان (روحانیون) و نظامیان در طبقه اول و توده‌های مردم به ترتیب به بازرگانان، کشاورزان و خدمتگذاران تقسیم شد. نخستین اشاره به وجود چهار طبقه در کتاب ریگ ودا آمده است. سپس این چهار طبقه یا کاست بدین صورت شکل گرفت: برهمنان (روحانیون)، شاتریا یا

چهرتی (فرمانروایان و جنگاوران)، ویشیا (کشاورزان و صنعتگران) و شودرا (خدمتگذاران و خادمان) (سعیدی مدنی، ۱۳۸۹: ۱۶۶). معینی فر در خصوص منشا این نظام در هند معتقد است که اسم و وراثت مشترک، داشتن حرفه یکسان، تشکیل اجتماع واحد و منسجم و نیز ارث و ازدواج درون گروهی پایه و اساس کاست است (معینی فر، ۱۳۹۱: ۹۲).

سیمون ویتمن (Simon Weightman) محقق و استاد ارشد مدرسه مطالعات آفریقایی و شرقی دانشگاه لندن در باره کاست می‌نویسد: "آنچه کسی را هندو می‌کند، متولد شدن از پدر و مادر هندو، و در نتیجه، تعلق به طبقه آنهاست. کاست عامل اصلی در تعیین موقعیت دینی و اجتماعی فرد است. موضوع کاست چنان پیچیده است که به هیچ روی نمی‌توان در این جا از آن به تفصیل سخن گفت، اما می‌توان آن را بر پایه اندیشه دینی، آرایش و پالایش، که از جمله اساسی‌ترین دغدغه‌های آیین هندو است، تبیین نمود. هیچ کس را گریز از آرایش نیست، چرا که طبیعت بدن، مولد و منبع آلودگی است..." (ویتمن ۱۳۸۲: ۵۷).

برای رهایی از این آلودگی‌ها، حمام و شستن تن و بدن در صبحگاهان برای هندوی متدین تنها شستشویی ساده نیست، بلکه تطهیری آیینی برای دست یابی به وضعیتی است که برای باریافتن به محضر خدای خود لازم می‌داند. بهر صورت، کاست گروه تمایز یافته و آبا و اجدادی هر شخص است که معمولاً قانون درون همسری بر آن حاکم است (همان جا).

۳. بررسی کاست در ایران، شهرستان دلگان

۳.۱. پیشینه موضوع در ایران

در ایران بجز چند تعریف که درباره نظام طبقاتی کاست در کتاب‌های جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی آمده مطلب دیگری در این خصوص موجود نیست؛ همچنین تاکنون بجز دو مقاله پژوهشی، مقاله دیگری با موضوعیت نظام طبقاتی یا کاست در ایران، به چاپ نرسیده است. دو مقاله مذکور توسط پژوهنده معاصر سید محسن سعیدی مدنی از متخصصین انسان‌شناسی در ایران و عضو هیات علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد، با عناوین: (۱). مقایسه نظام طبقاتی کاست از دیدگاه ریگ ودا و شاهنامه؛ (۲) نظام طبقاتی در ریگ ودا و اوستا به چاپ رسیده است (سعیدی مدنی، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۸۶؛ سعیدی مدنی، ۱۳۸۹: ۶۱-۹۰). موضوع این دو مقاله، بررسی متون دینی ایرانی و هندی یعنی اوستا و ریگ ودا و نیز متنی ادبی حماسی یعنی شاهنامه فردوسی است. نویسنده تلاش کرده تا نشان دهد که ریشه‌های تفکر کاستی از همان آغاز در میان اقوام آریایی وجود داشته و از طریق مهاجرت تدریجی آنان به هند این نظام در سرزمین جدید نیز بنیان نهاده شده است. از نظر

نویسنده ی این مقالات طبقه بندی آریایی ها نشان می دهد که ساختار طبقاتی ریگ ودایی با نظام طبقاتی اوستایی بسیار نزدیک است (سعیدی مدنی، ۱۳۸۹: ۶۲). در این دو مقاله هیچ اشاره ای به نظام کاست یا چیزی شبیه به این نظام در جنوب شرقی ایران نشده است. با عنایت به چهار سؤال مطرح شده در مقدمه، بجز سؤال اول که برای ورود به بحث اصلی، ناگزیر به صورت فشرده به آن پرداخته شده است و همسویی با سه مقاله پیشین دارد، سه سؤال دیگر مقاله تازگی دارند و یافتن پاسخی منطقی برای آنها، دغدغه ی اصلی انجام این پژوهش بوده است.

۳.۲. نظام کاست و طبقه اجتماعی

طبقه اجتماعی به بخشی از اعضای جامعه گفته می شود که "از نظر ارزش های مشترک، حیثیت، فعالیت های اجتماعی، میزان ثروت و متعلقات شخصی دیگر و نیز آداب معاشرت، از بخش های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند" (کوئن، ۱۳۷۲: ۱۷۹؛ سعیدی مدنی، ۱۳۸۹: ۶۴). در برابر این تعریف، کاست معنی و تعریف دیگری دارد؛ کاست به نظام قشربندی اجتماعی بسته ای اطلاق می شود که در آن، افراد نمی توانند از سطحی اجتماعی به سطحی دیگر، آزادانه، بروند. شخصی که در یک کاست ویژه به دنیا می آید، باید سراسر عمر خود را در همان کاست بگذراند. از آنجا که زناشویی میان کاست های گوناگون ممنوع است، هیچ راهی برای انسان وجود ندارد که از کاست تعیین شده خود پا فراتر بگذارد. توافقی عمومی وجود دارد که نظام طبقاتی در برابر نظام کاست، نظام بازتری است؛ زیرا در نظام طبقاتی، با انتقال فرد از یک طبقه به طبقه دیگر، به وسیله حکومت، دین یا فرهنگ مخالفت نمی شود. حرکت صعودی، سخت کوشی و زناشویی با عضو طبقات بالاتر، در نظام طبقاتی امکان پذیر است در حالی که در نظام کاستی چنین کاری غیر ممکن است (کوئن، ۱۳۷۲: ۱۸۲؛ سعیدی مدنی، همان جا).

۴. کاست در ناحیه بلوچستان

۴.۱. ادبیات تحقیق

یکی از مناطق کهن ایران ناحیه بلوچستان می باشد که با توجه به شرایط جغرافیایی، عدم وجود امنیت و نداشتن راه های آسفالته در گذشته، عرصه ی تحقیق بر محققان داخلی و خارجی را تنگ و دشوار کرده بود، از این رو تاکنون تحقیقاتی که شایسته این منطقه و راه گشای طرح های پژوهشی برای دانشجویان رشته های مختلف مانند باستان شناسی، انسان شناسی، جغرافیا، تاریخ، جامعه شناسی، ادبیات و سایر رشته های دانشگاهی باشد، کمتر صورت گرفته است. یکی از ویژگی های بلوچستان بکر بودن و کمتر شناخته شدن این بخش ایران از نظر باستان شناسی و انسان شناسی است. در مورد

فرهنگ بلوچستان به صورت کلی محققان داخلی و خارجی تحقیقاتی انجام داده‌اند؛ اما با توجه به وسعت و گستردگی منطقه، درباره‌ی فرهنگ مردم برخی از شهرها و روستاهای دور افتاده بلوچستان مانند دلگان، هنوز تحقیقی علمی صورت نگرفته است.

در پژوهش حاضر قصد بر این است که بیشتر به جنبه‌های معنوی فرهنگ دلگان و بلوچستان در سطح گسترده‌ای پرداخته و در برخی موارد با یکدیگر مقایسه شوند. برای این منظور در حدود یک سال با ده‌ها نفر (اکثراً سالخورده) از ساکنین دلگان (بلوچستان) و روستاهای تابعه آن مصاحبه شده است اما، این تحقیق هر چند که تازه و بکر است؛ به عنوان جزئی از فرهنگ مردمان دلگان مطرح می‌شود و ده‌ها پژوهش دیگر می‌تواند درباره‌ی آداب و رسوم، ادبیات شفاهی، مخصوصاً باستان‌شناسی دلگان و حوزه جازموریان که روزگاری راه ارتباطی از مرکز فلات ایران به جنوب-شرق و سواحل مکران بوده است، انجام شود.

چنانکه پیش از این نیز گفته شد، در خصوص نظام کاست در بلوچستان تا کنون تحقیق مستقلی انجام نشده است. آنچه را نویسندگان و محققان در لابلای شرح تاریخی دیگر مناطق و یا اختصاصاً در مورد بلوچستان نوشته‌اند بر اساس ویژگی‌های متمایزکننده می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد؛

الف) نوشته‌های کهن که بیشتر جنبه تاریخننگاری دارند؛ مانند:

- «تاریخننگاران اسکندر مقدونی». شکی نیست که اسکندر از کراچی تا کرمان از مناطقی گذر کرده که امروزه جزو استان سیستان و بلوچستان است. یکی از مورخان همراه وی مشاهدات خود را شرح داده و دو نویسنده دیگر «کنت کورث» و «آریان» بر پایه شواهد و مدارک، سفر اسکندر را ثبت نموده‌اند. شرح جغرافیایی مناطق، مردم‌شناسی و وقایعی که در این کتاب‌ها شرح داده شده ارزش پژوهشی از جنبه تاریخی و در برخی موارد مردم‌شناسی دارند (ناصری نیا، ۱۳۸۸: ۳۰)؛

- «معجم البلدان»: این کتاب نوشته «ابو عبدا... یاقوت حموی است که در باره جغرافیا نوشته شده و دربرگیرنده فهرست قبایل و اشخاص است. با توجه به اینکه به قبایل بلوچ و اسامی افراد در آن زمان اشاره شده است می‌تواند، جنبه مردم‌شناسی نیز داشته باشد (همانجا).

ب) مکتوبات اخیر که علاوه بر مباحث تاریخی به بحث مردم‌شناسی نیز پرداخته‌اند:

- آثار محمد برقی خصوصاً کتاب «سازمان سیاسی حکومت محلی بنت» (برقی، ۱۳۵۶).

- بلوچستان اثر ذبیح الله ناصح (۱۳۴۴)

- جای پای اسکندر و سفری در بلوچستان نوشته ملک حسین و اسلام کاظمیه (۱۳۵۶)

- سیمای تاریخی بلوچستان اثر عبدالغنی دامنی (۱۳۸۰)

همچنین آثاری دیگر که به برخی از حوزه‌های انسان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی پرداخته‌اند:

- آثار ایرج افشار سیستانی (افشار سیستانی، ۱۳۹۰) که کارهای ایشان در مباحث تاریخ، قوم-

شناسی و مردم‌شناسی منطقه هرچند ناقص ولی ارزشمند است؛

- موسی محمودزهی نیز در چند سال اخیر کتاب‌های متعددی درباره تاریخ، فرهنگ و مردم‌شناسی

بلوچستان به چاپ رسانده که از آن جمله می‌توان به کتاب *آیین‌ها و باورها و فرهنگ مردم*

بلوچستان اشاره کرد (محمودزهی: ۱۳۹۱).

۵. ۱. قشربندی اجتماعی/کاست

در بلوچستان قشربندی‌های مشخص و تفکیک شده اجتماعی وجود دارد که اساس این تقسیمات

بر مبنای اصل و نسب است که بلوچ‌ها به آن ذات می‌گویند. تفاوت‌هایی میان این تقسیم‌بندی در

مکران و سرحد وجود دارد.

۵. ۱. ۱. ذات

هویت یک فرد وابسته به ذاتی است که در آن متولد شده است و زندگی می‌کند. هر فرد بلوچ از

بدو تولد یک وابستگی ذهنی به ذاتی مشخص دارد و در نتیجه هیچگاه خویشتن را تنها و بی‌کس

احساس نمی‌کند چرا که اساس تشکیل ذات، خون مشترکی است که در رگ‌های افراد وابسته به آن

جریان دارد و نتیجه این اشتراکات خونی چیزی جز عصیبت نژادی نیست (شه بخش، ۱۳۷۳: ۲۷).

شاخصه‌ی تعیین پایگاه و منزلت اجتماعی افراد در این اجتماع ذات است، افراد همه ذات‌ها برای

حفظ خود در شرایط دشوار زندگی مجبور بوده‌اند به یکی از ذات‌های فراتر متصل شوند، تا از

حمایت مادی و معنوی آنان برخوردار باشند. *انسانی و مطالعات فرهنگی*

ذات، دارای ویژگی‌هایی است، از جمله این ویژگی‌ها، برابری و برادری درون ذاتی است و چنانچه

فردی وابسته به یک ذات به فرد یا افرادی از ذات دیگر، آزار و اذیت می‌رساند و یا مرتکب قتل

می‌شد، اغلب تمامی افراد آن ذات برای انتقام از همه افراد ذات خاطی وارد عمل می‌شدند (همان،

۲۷).

۵. ۲. قشربندی اجتماعی در مکران

در تقسیم‌بندی کلی بر مبنای اصل و نسب (ذات) در مکران، سه قشر اجتماعی قابل تفکیک است:

الف) ذات‌های برتر

ذات‌های برتر در راس جامعه قرار داشته و گروه‌های حاکم را تشکیل می‌دادند. این گروه از تمامی امکانات موجود در جامعه بهره‌مند و از احترام و اعتبار سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. آنها اساس و ریشه‌ی این برتری را در برتری اصل و نسب خویش می‌دانستند (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۷۸). عالی‌ترین مقام در این گروه سرداران یا خوانین هستند که پشتیبان طایفه خود در شرایط بحرانی بوده و عهده‌دار رهبری تمام امور حقوقی و اجرایی داخل منطقه نیز بوده‌اند و نقش رابط بین طایفه و دولت مرکزی را داشته‌اند. بیشترین زمین و درخت و آب کافی برای زراعت و کشاورزی از این گروه بوده و گروه‌های پایین‌تر در زمین‌های گروه‌های حاکم کار می‌کردند.

ب) اقشار متوسط

این ذات‌ها به لحاظ موقعیت و اعتبار اجتماعی پایین‌تر از ذات‌های گروه حاکم بودند. ذات‌های اقشار متوسط از درجه یکسانی برخوردار نبودند و تحت عناوین ارباب، کدخدا، رییس و ملا مشهور بودند.

ج) قشر محکوم یا قشر پایین و رعیت

اکثریت جامعه بلوچ را افراد این قشر تشکیل می‌داد و پایین‌ترین ذات‌های هرم اجتماعی مکران محسوب می‌شد. افراد این قشر تحت عناوین غلام، بندی، چاکری، استاد، درزاده و ... شناخته شده‌اند. افراد این قشر هیچگونه استقلال رای و عمل نداشته و وابسته به قشرهای بالا بوده و سردار طوایف بالا به تمامی شئون زندگی آنان نظارت داشته است (شه بخش، ۱۳۷۳: ۲۷-۲۳).

اساس اصل و نسب در جوامع روستایی و عشایری مکران در جزییات تفاوت‌هایی دارد که ماحصل آن به شرح زیر است:

جوامع روستایی

- ۱- ذات خان (سردار)
- ۲- ذات کدخدا (بزرگان بعد خوانین)
- ۳- ذات ارباب (خورده مالکان صاحبان اراضی مزروعی)
- ۴- ذات استاد (صنعتگران جامعه مانند آهنگران)
- ۵- ذات درزاده (کارگران کشاورز که از خود آب و ملکی ندارند)

۶- ذات نوکر (بردگان زرخید که نسل اندر نسل باقی مانده‌اند) (جانب الهی به نقل از محمد برقی، ۱۳۵۶: ۴).

جوامع عشایری

- ۱- ذات هوت (بالاترین گروه اجتماعی عشایر)
- ۲- ذات کرنکش (افراد عضو طایفه)
- ۳- ذات بلوچ (منزلت پایین‌تر از دو ذات بالا)
- ۴- ذات جت (شتربانان هم ردیف با درزاده‌های روستا)
- ۵- ذات تیه (بردگان و اسرا) (براهویی، ۱۳۷۸: ۱۹۱-۱۸۹).

۵.۳. قشر بندی اجتماعی در سرحد

در جامعه عشایری سرحد که اساس زندگی و معیشت بر دامپروری استوار بوده است، مردم از لحاظ اجتماعی همه در یک سطح قرار داشته‌اند، هرچند که تفاوت‌های اقتصادی وجود داشته است. چون اساس برتری در جامعه بلوچستان ذات یا اصل و نسب است، تمکن مالی نسبت به ذات، چندان اهم قدرتی محسوب نمی‌شده است. به همین دلیل جامعه سرحد به دو قشر سردار و افراد عضو طایفه (که همه افراد طایفه برابر بوده‌اند) تقسیم شده است. سردار نیز از خود طایفه و با نظر بزرگان به این مقام رسیده است (جانب الهی، ۱۳۷۵: ۷۴).

۵.۴. ساختار طایفه

طوایف بلوچستان با عنایت به پراکندگی ای که در این منطقه وسیع دارند، دارای تفاوت‌های عمده در نظام اجتماعی خود هستند.

۵.۴.۱. ساختار طایفه در مکران

سلسله مراتب طوایف در مکران، با توجه به اینکه سردار یا حاکم در راس طایفه است، از چندین تیره شکل گرفته است. ریاست تیره‌ها بر عهده کدخداست. تیره‌ها خود از تعدادی حشم یا شلوار تشکیل شده‌اند که ریش سفید یا مستر ریاست آن را بر عهده دارد. چندین هلک که در کنار هم قرار بگیرند، حشم یا شلوار را شامل می‌شوند. کوچک‌ترین واحد اجتماع هم خانوار است که وقتی در کنار هم باشند، هلک را شکل می‌دهند (جانب الهی، ۱۳۵۶: ۶۴).

خانوار ---- هلک ---- حشم یا شلوار ---- تیره ---- طایفه.

نکته قابل ذکر اینکه در گذشته بر اساس نام خانوادگی هر شخصی به راحتی، اصل و نسب وی مشخص می‌شد، اما در چند سال اخیر برخی از بلوچ‌ها (به خصوص افراد ذات‌های پایین) نام فامیلی خود را تغییر داده‌اند و شناسایی اصل و نسب آنها بر اساس فامیل مشکل شده است (همان جا).

۵. ۴. ساختار طایفه در سرحد

طایفه در سرحد متشکل از چندین رند یا تیره است. هر تیره خود شامل چند شلوار یا فامیل است. خانوار کوچکترین واحد اجتماعی است که از تجمع آن، فامیل، شلوار یا دودمان شکل می‌گیرد (همان: ۱۷۳ و ۶۴).

خانواده (خانوار) ---- دودمان یا فامیل یا شلوار ---- رند یا تیره ---- طایفه

۵. ۵. گروه‌های قومی

بر مبنای مدارک باستان‌شناختی و تاریخی، ناحیه بلوچستان همچون سایر مناطق ایران در مسیر تاریخ همواره مورد توجه و محل گذر و سکونت اقوام و ملل مختلف بوده است. برخی از این اقوام، که دارای زبان‌ها، لهجه‌ها، فرهنگ‌ها و خصوصیات جسمانی گوناگونی بوده‌اند، به تدریج در این سرزمین سکنی گزیده و با یکدیگر درهم آمیخته‌اند. از این رو می‌توان گفت ناحیه بلوچستان امروزه سکونت‌گاه قبایل و طوایف متعددی است که منشا برخی از آنان را اعراب و بعضی را آریایی و گروهی را دراویدی‌ها و ... می‌دانند (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۴۶). استان سیستان و بلوچستان در حال حاضر محل زندگی اقوامی از قبیل بلوچ‌ها، جدگالی‌ها، سیستانی‌ها، فارس‌ها، براهویی‌ها، سیک‌ها و ... است. اما قوم غالب در ناحیه بلوچستان را بلوچ‌ها تشکیل می‌دهند. تاریخ این ناحیه با تاریخ قوم یا نژاد بلوچ متفاوت است، شواهدی که نشان دهد بلوچ‌ها از ابتدا از همین ناحیه برخاسته‌اند، در دست نیست.

۵. ۵. ۱. بلوچ‌ها

در حال حاضر بلوچ نه یک قومیت واحد، بلکه اطلاق به گروهی از افراد با قومیت‌های مختلف و متفاوت است که در زمان‌های مختلف به این سرزمین آمدند، راه و رسم و حتی زبان بلوچی را آموختند و در پوشش مانند بلوچ‌ها شدند و در نهایت نیز، به دور از نیای خودشان، رای به بلوچ بودن خود دادند و در حال حاضر بسیاری از آنها مانند سیاهان آفریقایی و یا پشتون‌های مهاجر، زبان اصلی خود را فراموش کرده‌اند و به بلوچی تکلم می‌کنند و بسیاری دیگر نیز مثل براهویی‌ها و یا کردها علاوه بر بلوچی به زبان خویش نیز تسلط دارند (ناصری نیا، ۱۳۸۸: ۵۶). در این اختلاط

قومی شناخت اینکه کدام طایفه بلوچ اصل است و کدام یک نیست، امری تقریباً غیرممکن است. به همین دلیل است که در میان آنچه امروزه به نام بلوچ می‌شناسیم تبارشناسی‌های مختلف وجود دارد.

امروزه آن‌هایی که خود را بلوچ می‌دانند، بیشتر به خاطر دو عامل است: ۱- گویشور زبان بلوچی هستند. ۲- از والدین بلوچ متولد شده‌اند. تمام کسانی که زبان مادری‌شان بلوچی است، خود را بلوچ می‌دانند. شاید محکم‌ترین عامل برای اثبات قومیت در بین بلوچ‌ها عامل زبان بلوچی بوده است (محمودزهی، ۱۳۹۱: ۳-۱۸۲).

۵. ۵. ۲. براهویی

براهویی‌ها در حال حاضر جزو اقوام بلوچ شناخته می‌شوند؛ اما بیشتر پژوهشگران نژاد این قوم را درآویدی می‌دانند که در گذشته در قسمت‌هایی از پاکستان، افغانستان و ... زندگی می‌کردند. این قوم علاوه بر زبان بلوچی به زبان مادری خودشان یعنی براهویی نیز تکلم می‌کنند، این اقوام در بیشتر شهرهای استان سیستان و بلوچستان زندگی می‌کنند، اما تجمع آنها در شهرهای زاهدان و خاش بیشتر است (ناصری نیا، ۱۳۸۸: ۴۴).

۵. ۵. ۳. جدگالی

این قوم مانند براهویی‌ها، بلوچ شمرده می‌شوند؛ اما نژاد اصلی این قوم به اقوام ج یا زط برمی‌گردد که پیش از آمدن آریایی‌ها به منطقه، در ناحیه بلوچستان ایران و پاکستان زندگی می‌کردند. زبان این قوم جدگالی است اما به زبان بلوچی نیز تکلم می‌کنند. محل زندگی این اقوام در جنوب بلوچستان در شهرهای چابهار، کنارک و دشتیاری است. تیره‌های قومی جدگال‌ها عبارتند از: بیجارزهی، سی‌ساری، سی‌تار، پل‌وادلو، برادو، بند، تورد، گندو، بللوزهی. جمعیت جدگال‌ها بیش از ۳۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود (افشارسیستانی، ۱۳۹۰: ۵۰۳).

۵. ۵. ۴. افغان‌ها

مهاجرین افغان از دیگر اقوامی هستند که در ناحیه بلوچستان ساکن‌اند. این گروه از لحاظ پوشش و مذهب با بلوچ‌ها مشابه‌اند، اما از نظر اختلافات انسانی (جنبه نژادی) بسیار متفاوت هستند.

۵. ۵. ۵. مهاجرین آفریقایی

این گروه که بیشتر در جنوب استان و بخصوص در شهرستان‌های چابهار و کنارک سکنی گزیده‌اند در واقع از نوادگان بردگان آفریقایی هستند که در زمان استعمار پرتغالی‌ها به این منطقه وارد شده-

اند. در زمان حاضر این اقوام به زبان بلوچی تکلم می‌کنند و پوشش مشابه بلوچ‌ها دارند و خود را بلوچ می‌خوانند.

۶. قشربندی اجتماعی در دلگان

نابرابری‌های اجتماعی یک واقعیت دیر پای تاریخ بشری است؛ حتی در ساده‌ترین فرهنگ‌ها که اختلاف در ثروت و دارایی عملاً موجود نیست، نابرابری وجود دارد. برخی مشخصه‌های اجتماعی همچون طبقه اقتصادی، نژاد، قومیت، جنسیت و دین در طول تاریخ تفاوت‌هایی هستند که از نظر جامعه مهم تلقی شده و موجب ایجاد روابط اجتماعی نابرابر میان افراد جامعه شده‌اند (قائم زاده، ۱۳۸۶: ۴). نابرابری اجتماعی و قشربندی اجتماعی معادل یکدیگرند و منظور از قشربندی اجتماعی، توزیع افراد هرگروه اجتماعی یا جامعه بر روی یک مقیاس است (همان: ۵). قشربندی دارای اشکال گوناگون است، پنج نوع نظام قشربندی قابل تشخیص می‌باشد: نظام بردگی، کاست، نظام مراتب، پایگاه و طبقات اجتماعی (تامین، ۱۳۷۳: ۱۲). از میان این نظام‌های قشربندی، بردگی و کاست در جامعه سنتی دلگان وجود داشته که امروزه باعث به وجود آمدن طبقات اجتماعی شده است.

جامعه دلگان، و به طور کلی مکران، دارای لایه‌بندی مشخص و تفکیک شده اجتماعی است که میراث دوران برده‌داری است و همچنان در دلگان تا حدودی وجود دارد. هر فرد دلگانی دارای پایگاه اجتماعی معین و تعریف شده‌ای است که بدون آن نمی‌تواند هیچگونه هویتی داشته باشد. موقعیت‌های تعیین شده در جامعه دارای سابقه تاریخی می‌باشد و جامعه با نظامی خاص در حالت بسته به سر می‌برد.

مردم دلگان در سلسله مراتب طبقاتی با نظامی خاص جایابی شده‌اند به طوری که توانایی هیچگونه تغییری در وضع موجود خود ندارند و پیوسته خود را ملزم به رعایت اصول حاکم بر کاست خود می‌دانند. در واقع کاست موجود در دلگان، گروه اجتماعی موروثی مبتنی بر ازدواج درون‌گروهی است، که نژاد و تخصص حرفه‌ای از خصایص آن است.

طبقات موجود به ذات (اصل و نسب) و تا حدودی مربوط به حرفه‌ای است که به شکل موروثی از طریق ازدواج‌های درون‌گروهی به تنهایی به نسل‌های بعد انتقال می‌یابد. در دلگان طبقات به دو گروه تقسیم می‌شوند: ذات‌های برتر و ذات‌های پایین یا رعیت. ذات‌های بالاتر عبارتند از: خان‌ها و بلوچکاره‌ها؛ و ذات‌های پایین: استاد و غلام می‌باشند. هر کدام از این ذات‌ها نیز می‌توانند دارای زیر مجموعه‌ای باشند. خارج از این ذات‌ها، افرادی هستند که مربوط به هیچکدام از این طبقات نبوده و معمولاً مهاجرانی هستند که هويت ریشه‌ای آنها مشخص نیست.

خان‌ها و بلوچکاره‌ها، گروهی هستند که از نظر نژادی خود را بالاتر از دیگران می‌دانند. این گروه در گذشته با این تفکر که دارای اصل و نسب بالاتری هستند و همچنین به واسطه نفوذ فراوان در دولت قاجار، زمین‌های بسیاری را از آن خود نموده و امروزه نوادگان آن‌ها به لحاظ برخورداری از موقعیت اجتماعی، امکانات اقتصادی و مالکیت بر افراد طبقات پایین، خود را از طبقات دیگر بالاتر و ارتباط و مراوده را با طبقات پایین کسر شأن می‌دانند و به آنها به چشم حقارت می‌نگرند. قشر استاد، صنعتگرانی هستند که شغل و پیشه پدران خود را به صورت توارثی دنبال می‌کنند. این لایه اجتماعی به واسطه مشاغلی مانند آهنگری، نوازندگی در مراسم عروسی و ... به اصطلاح کم ذات یا بی اصل و نسب خوانده می‌شوند.

غلام‌ها پایین‌ترین گروه اجتماعی در جامعه دلگان محسوب می‌شوند. این گروه از نظر بلوچکاره‌ها به واسطه نژادی پست شمرده می‌شوند. شباهت‌های ظاهری این افراد با بردگان آفریقایی یکی از دلایل اصلی حقیر شمردن آن‌هاست. در گذشته غلامان توسط بلوچکاره‌ها به کارهای اجباری گمارده می‌شدند، اما امروزه تنها به چشم حقارت به آن‌ها می‌نگرند. در مجموع این پرسش قابل توجیه است که چرا با وجود اینکه جامعه دلگان مسلمان هستند و اسلام اساس برتری را تقوا قرار داده است، هنوز نوعی نظام شبه کاستی در دلگان همچنان وجود دارد؟ چنین به نظر می‌رسد که تفکر برتری نژادی، قومی و طایفه‌ای، آنچنان بر این مردم غلبه دارد که اعتقادات دینی آنان را تحت الشعاع قرار داده است.

۷. بحث نظری

مفهوم کاست در ایران همچنان ناشناخته است، هرچند نمونه‌هایی با شدت و ضعف در طول تاریخ ایران در جای جای این سرزمین وجود داشته و امروز در جامعه دلگان دیده می‌شود. شباهت گریزناپذیر این سیستم با نظام طبقاتی کاست در هند از یک سو این باور را قوت می‌بخشد که این پدیده اجتماعی از سرزمین هند به داخل مرزهای شرقی ایران راه پیدا کرده است و از دیگر سو محتمل است که رسوم قبیله‌ای منطقه موجب زایش این نظام شده باشد.

تعریف کاست، همچنانکه پیش از این آمد، عبارت از نظام قشریندی اجتماعی بسته‌ای است که در آن افراد نمی‌توانند از سطحی اجتماعی به سطحی دیگر آزادانه بروند؛ ازدواج خارج از کاست خود ممنوع است و راهی برای برون رفت از کاست تعیین شده وجود ندارد یعنی تحرک صعودی وجود ندارد. از این رو، اساس کاست در هند، طبق تحقیق معینی فر (۱۳۹۱: ۹۲) عبارتند از: ۱-

اسم و وراثت مشترک ۲- حرفه یکسان ۳- ازدواج درونگروهی ۴- اجتماع واحد و منسجم ۵- ارث.

بر این پایه، هند از آغاز دوران تاریخی خود شامل چهار کاست یا چهار وارنای سنتی (ممیزه رنگ) شده است: ۱- برهمن (روحانیون) ۲- شتریا (نجبا و جنگجویان) ۳- ویشیا (بازرگانان و زمینداران) ۴- شودرا (خدمتکاران و پیشه‌وران). مردم بیرون از کاست، پاریا یا خارج از کاست (به معنی ناپاک) خوانده شدند (سعیدی مدنی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). بعدها، مهاتما گاندی این قشر را هاریجان (به معنی بنده خدا) نامید.

در دلگان اساس نظام اجتماعی عبارت است از: ۱- اصل و نسب/ ذات. این اصل، نخستین اصل در کاست هند است و بالاترین کاست است. ۲- خون مشترک. در هند، ارث؛ یعنی پسر از طریق خون، از تبار پدر ارث می‌برد. ۳- جامعه بسته است یعنی تحرک صعودی ندارد. در کاست هند، جامعه واحد و منسجم است، معنی دیگر آن بخش‌بخش شدن جامعه است. ۴- ازدواج درون گروهی است. در هند نیز ازدواج درون گروهی است. ۵- حرفه ارثی. در هند حرفه یکسان. در این مقایسه اختلاف چندانی میان نظام طبقاتی کاست در هند با نظام اجتماعی دلگان وجود ندارد.

برای کاست هند، شش ویژگی قابل شده اند: ۱- بخش‌بخش کردن جامعه ۲- برقراری سلسله مراتب گروهی ۳- محدودیت‌هایی در خصوص خوردن و معاشرت اجتماعی ۴- نداشتن قدرت انتخاب حرفه ۵- محدودیت ازدواج ۶- دارابودن و دارانبودن مزایای مذهبی (معینی فر، ۱۳۹۱: ۹۳-۹۲). این شش ویژگی، عینا در نظام اجتماعی دلگان وجود دارد. علاوه بر این، در جوامع روستایی دلگان این قشر بندی دقیق‌تر بروز کرده است. جانب‌اللهی به نقل از برقعی این قشر بندی را به صورت زیر آورده است:

۱- ذات خان (سردار)، ۲- ذات کدخدا (مالک)، ۳- ذات ارباب (خرده مالک)، ۴- ذات استاد (صنعتگر)، ۵- ذات درزاده (کارگر کشاورز)، ۶- ذات نوکر (بردگان زرخید که نسل اندر نسل باقی مانده‌اند (جانب‌اللهی، ۱۳۵۶: ۶۴). ششمین قشر، در واقع همان خارج از کاست هندو است که امروزه هاریجان نامیده می‌شود. قشری که تمام خدمات دون جامعه بر دوش اوست.

در این مقایسه نشان داده شد که سیستم کاست در دلگان دارای عناصر مشترک با سیستم کاست هندو است. این نظام بیشترین تاثیر را از کاست هندو گرفته است و در جامعه مسلمان شهری و روستایی خود به کار بسته است. دلیل این گفته، این است که طبق نظر ناصری نیا (۱۳۸۸: ۴۴)

بیشتر پژوهشگران نژاد یکی از طوایف ساکن در منطقه را، دراویدی می‌دانند که در گذشته در قسمت‌هایی از پاکستان، افغانستان و... زندگی می‌کردند. دلیل دیگر، وجود قبایل و طوایف متعددی است که منشا برخی را آریایی و دراویدی نوشته‌اند (ابراهیمی، ۱۳۸۸: ۴۶).

نتیجه

کاست در هند نوعی نظام اجتماعی طبقاتی است که بعد از مهاجرت اقوام آریایی به هند، توسط آنان بنیان گذاشته شد. آریایی‌ها در سرزمین جدید برای اینکه مایل به اختلاط با مردم تحت سلطه و بومیان هند نبودند، این نظام را ترویج کردند. گروه دیگری از اقوام آریایی وارد سرزمین ایران شدند و چندین نوبت به جنوب شرقی ایران رسیدند. مهاجرت بعدی، در ادوار دیگر، بخشی از آنان را از طریق مرزهای شرقی به همراه دراویدین‌های هندی دوباره به جنوب شرقی ایران رساند. اینان فرهنگ سرزمین جدید را در بلوچستان و اخیانا در استان سیستان و بلوچستان نشر دادند. دلگان از این فرهنگ بی‌نصیب نماند و به دلیل وضعیت طبیعی و شرایط اقلیمی و سنت‌های قبیله‌ای، نظام طبقاتی کاست را جذب کرد و تا امروز به همان شیوه^۵ هرچند با تغییراتی - ادامه داده است.

منابع

- ۱- ابراهیمی، مریم، تحولات سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۲ه. تهران: انتشارات بخارا، ۱۳۸۸.
- ۲- افشار سیستانی، ایرج، سیستان و بلوچستان نامه، تهران: انتشارات کتابدار، ۱۳۹۰.
- ۳- براهویی، نرجس خاتون، نگاهی به سرزمین و فرهنگ بلوچستان، فصلنامه مطالعات ملی، سال اول، چاپ اول، ص ۱۹۶-۱۶۳، ۱۳۷۸.
- ۴- برقی، محمد، سازمان اداری حکومت محلی بنت، همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی، ۱۳۵۶.
- ۵- بیتس، د. و ف، پلاگ، انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۵.
- ۶- تامین، ملوین، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا، ۱۳۷۳.
- ۷- جانب‌اللهی، محمدسعید، نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در طوایف بلوچ سرحد (نمونه: جامعه ریگی)، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ش. ۳۵۸، ص ۸۲-۵۹، ۱۳۵۶.
- ۸- جلالی نائینی، سید محمدرضا، هند در یک نگاه، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۷۵.
- ۹- سعیدی مدنی، سید محسن، مقایسه نظام طبقاتی کاست از دیدگاه ریگ ودا و شاهنامه، فصلنامه علمی پژوهشی علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، ش ۴۶، ص ۱۸۶-۱۶۱، ۱۳۸۸.
- ۱۰- سعیدی مدنی، سید محسن، نظام طبقاتی در ریگ ودا و اوستا، فصلنامه علمی پژوهشی برنامه ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، ش ۵، ص ۹۰-۶۱، ۱۳۸۹.
- ۱۱- شه بخش، عظیم، پژوهشی در تاریخ معاصر بلوچستان ماجرای دادشاه، شیراز: نشر نوید، ۱۳۷۳.
- ۱۲- فیلد، هنری، مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳.
- ۱۳- قائمی زاده، محمدسلیمان، جامعه‌شناسی قشربندی و تحرک اجتماعی، همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۶.
- ۱۴- کوئن، ب.، درآمدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۲.

۱۵- محمودزهی، موسی، آیین ها، باورها و فرهنگ مردم بلوچستان، تهران: انتشارات آبنوس، ۱۳۹۱.

۱۶- ناصری نیا، محمدرضا، شناخت تاریخی بلوچستان، تهران: انتشارات عقیل، ۱۳۸۸.

۱۷- ویتمن، سیمون، آیین هندو، ترجمه علی موحدیان عطار، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲.

18-Basu, D.N., **Some Myth-making Words in the Rig-Veda**, Proceedings of the All Indian Oriental Conference, XVII Session, Ahmedabad: 1-2.; 1953.

19-Kosambi, D.D., **The Culture and Civilization of Ancient India in Historical Outline**, Delhi: Vikas Publishing House, 1970.

20-Kramrisch, S., **The Rigvedic Myth of the Craftsmen**, Artibus Asiae, Ascona; Switzerland; Vol. XXII, No.4, Special Number dedicated to the memory of Mr. Alfred Salmony: 113-120, 1959.

21-Kulke, H. and D. Rothermund. , **History of India**. 3rd. Ed. London and New York: Routledge, 1998.

22-Thapar, R. , **A History of India**. Vol.1. New York: Penguin Books, 1966.

